

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Vanguard Woman

زن پیشواز

هارون خیل شمشعی

۱۱/۰۳/۰۴

بی بی شمسو:

زن خدا شناس، شجاع و رزمنده افغان

تاریخ سرزمین پُرغرور و سربلند ما (افغانستان) تاریخی مملو از قهرمانی ها و جانفشانی ها است. درین جانبازی های ملی و میهنی، زنان و دوشیزگان دلیر افغان نیز دوشاش مردها، سهم فعال گرفته اند. متأسفانه همه قهرمانان و رزمندگان واقعی این مرزوبوم بنابه حوادث و پیش آمد های ناگوار روزگار، به درستی شناخته نشده؛ شهرت و کارنامه های متهورانۀ شان زیر گرد و غبار زمانه ها، به دست فراموشی سپرده شده است. ازین رو بر مؤرخان، محققان و چیزفهمان جامعه ماست تا از طریق مراجعه به روایات شفاهی توده های مردم و پژوهش در زوایای تاریک تاریخ کشور، به شناسائی و برجستگی شهکاری های چنین دلیرمردان و شیرزنان میهن، دست یازند. در واقع، همین شخصیت های بی باک، سحشور و آزادیخواه اند، که با فداکاری ها و حماسه آفرینی های ماندگار شان، در پیشاپیش مردم تاریخ کشور را رقم زده اند.

از زمرۀ چنین زنان شجاع، آزادیخواه، فهیم و عارف ما یکی هم بی بی شمسو است، که با تأسف مورد توجه لازم مؤرخان و محققان معاصر کشور، قرار نگرفته است؛ در حالی که سرگذشت مفصل این زن نامدار افغان در کتاب ارزشمند ادبی، تاریخی و عرفانی موسوم به « حالنامه بایزید روینان » تألیف علی محمد مخلص - شاعر عارف و فکور پښتو و پارسی (تا سال ۱۰۶۹ هـ ق به طور یقینی در قید حیات)، به رشته تحریر در آمده است. پدر این زن نیک سیرت و صاحبدل، شیخ حسن نام داشت. شیخ حسن کاکای بایزید انصاری (اورمر) مشهور به پیر روشن (۹۳۱ - ۹۸۰ هـ ق یا مطابق به روایتی ۹۳۱ - ۹۸۳ هـ ق) است، که بنابه کارنامه های درخشان سیاسی، فرهنگی و عرفانی، مقام شامخ و ارجناک در تاریخ این مرزبوم دارد.

حالنامه در بارۀ ازدواج این زن شجاع و مبارز افغان چنین می نویسد:

« چون شیخ حسن، برادر عبدالله [پدر پیر روشن] دانست، که بایزید مرد نیک ذات و نیک کار و در مال او برکت و افزونیست، دختر خود را در نکاح ایشان در آورد . . . » (مخلص ۳۰).

در دامن این زن شجاع، فرهیخته و عارف افغان پنج پسر رشید و رزمنده (شیخ عمر، خیرالدین، نورالدین، کمال الدین و جلال الدین) چشم به جهان گشود، که خود و نسلهای بعدی شان تا سالیان متمادی درفش آزادی خواهی افغانها علیه استعمار مغولهای گورگانی را به اهتزاز در آورند.

طبق روایت «حالننامه» پیر روشن در اوایل سیر و سلوک عرفانی خود، به خلوت و عزلت پناه برد. بی بی شمسو ازین دوری و عزلت گزینی او سخت در تشویش و نگرانی بود. مُخلص اندر این باب چنین می نگارد: «بی بی شمسومی ترسید، که مبادا پیر دستگیر قدس سره [پیر روشن] قلندر شود و خانه گذاشته؛ برود. . . پیر دستگیر قدس سره [در پاسخ به نگرانی بی بی شمسو] گفت:

الحال من از کار دنیا گذشته ام؛ می خواهم که در بیابان حجره بسازم؛ و شب و روز در آن جا باشم؛ و از خلق دنیا دور شده، به خدا مشغول شوم . . . ناگاه از حضرت خداوند ندا در رسید که ای بایزید! تو به مقام مشاهده رسیده ای؛ لایق تو نیست که در بیابان باشی؛ ترا باید که در خانه خود به مشاهده من مشغول باشی؛ و شکر من به جا آری، که من تو را از شرک بیرون کردم؛ و کلام اسرار بر تو کشف گردانیدم . . . (مُخلص ۸۸) .

بی بی شمسو در حالی که آستن کودک بود، همراه با سایر مریدان نزد پیر روشن در کنج خانه به خلوت می نشیند؛ قبول رنج و مشقت می کند تا ازین طریق به تزکیه نفس، کشف اسرار عرفانی و علم توحید دست یابد (مُخلص ۹۵-۹۶) .

بدین ترتیب، بی بی شمسو نخستین زن گرویده به طریقت روشانی بود، که برای شناخت و رسیدن سالکان به خدای واحد و توانا، گذشتن از هشت مقام عرفانی (شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت، قربت، وصلت، وحدت و سکونت) راحتی و لازمی می پنداشت. بعد از بی بی شمسو زنان دیگری نیز به سیر و سلوک عرفانی پیر روشن رو آوردند، که «حالننامه» از نام و شهرت آنان جداگانه ذکر می نماید(مُخلص ۱۲۹) .

از متن «حالننامه» به وضاحت بر می آید، که زنان در طریقت روشانی جایگاه خاص و ارزنده ای داشتند. «حالننامه» از جمع مُریدان و ارادتمندان پیر روشن، داستان زن سرسپرده و مخلصی را بازگو می کند، که روزگاری همراه با سایر روشانیان، به اسارت نیروهای مغولی در آمده بود. در داستان این زن شجاع و وفادار، چنین نقل شده است:

« بادشاه [جلال الدین محمد اکبر(۹۶۳ هـ ق/ ۱۵۵۶ م - ۱۰۱۴ هـ ق/ ۱۶۰۵ م)] حکم فرمود: آنچه مردم روشانی در قید افتاده اند، تمام به نظر من بگذرانید. جمله رابه حضور بادشاه آوردند. بادشاه هر یکی را می پرسید، که شما از کدام قبیله اید؟ هریکی نام قبیله خود می گرفت، بادشاه او را رخصت می کرد. آخر زنی بود از قبیله «خلیل»، که « بسی» نام داشت. او را پرسید، که شما از کدام قبیله اید؟ «بسی» جواب داد، که من روشانی ام . بادشاه فرمود، که من می دانم، تو روشانی هستی، اما می پرسم که از کدام قبیله اید؟ گفت : قبیله من روشانیست؛ دیگر قوم و قبیله ندارم . بادشاه از گفته او بسیار خوشحال شد، گفت قوم تو روشانی باشد. بعد از آن لقب او روشانی شد (مُخلص ۴۳۸) .

پیر روشن بعد از طی کردن مراحل لازم عرفانی، پیشه تجارت اختیار کرد؛ و برای این مقصد راه کندهار - شهر بزرگ تجارتي و فرهنگي آن زمان را در پیش گرفت تا از یک سو رزق و نفقه حلال به دست آورد؛ و از سوئی هم در آن ولا به پیر کاملی دست یابد، که به زعم خودش از علم اسرار و توحید با خبر باشد(مُخلص ۹۰) .

احساسات ضد مغولی پیر روشن بعد از مشاهده مظالم و بیدادگری های افراد وابسته به بیرام خان - زمامدار مغولی کندهار(متوفای ۱۵۶۱م) برکاروانیان و سایر اهالی کندهار، به اوج خود رسید. دشت ها، کوه ها و دره های

کمر بند جنوبی افغانستان کنونی یا روه و پینتونخوای آن وقت، به میدان های خونین نبرد علیه استبداد و سیطره مغولهای گورگانی مبدل گشت. بی بی شمسو و فرزندان جسورش نیز در معرکه های استقلال خواهی و عدالت گستری مردم به پا خاسته افغان، در کنار پیر روشن قرار داشتند. مبارزات حماسه ساز ملی و مردمی پیر روشن علیه استیلاء گران مغولی و نوکران ستمگر محلی شان، سالیان طولانی دوام یافت .

بعد از درگذشت پیر روشن، رهبری مبارزات ضد استعماری افغانهای غیور به دست شیخ عمر، فرزند رشید و دلیر او رسید؛ و به دین روال کارزار آزادی خواهی مردم ما در کوه ها و دامنه های سرزمین سر بلند افغان کماکان ادامه یافت .

متأسفانه بعد از گذشت مدتی، شیخ عمر همراه با دو برادر سکه (نورالدین و خیرالدین)، یک برادر ناسکه (دولت) و برخی از همزمان دلیرش در جنگ بزرگی، که به نام غزای کلان یاد شده، توسط مزدوران مغولها، وحشیانه به قتل رسیدند. طبق روایت علی محمد مخلص در «حالنامه»، اجیران خود فروخته و بی رحم مغولها سر های از تن جدا شده شیخ عمر و دولت را با یک دست خیرالدین پیش بی بی شمسو بردند. بی بی شمسو- مادر غیور و باشهامت افغان، بعد از آن که بر سر های شیخ عمر و دولت و دست خیرالدین بوسه زد، فرمود:

«رحمت خدا بر شما باد، که ثابت قدم رفتید و از اختیار و همت خود برنگشتید و جان شیرین را در راه حق فداء کردید. باز روی به سوی مردم یوسفزی کرد و گفت: فرزندان من به دزدی و زنا کشته نشده اند، که سر ایشان بریده، پیش من آوردید. پسران من مردان بودند. بسیار شما را در ته تیغ در آوردند و خود نیز کشته شدند این همه را از قضاء و قدر پروردگار خود می دانم و گرنه شما را چه قدرت باشد، که به فرزندان من بدی توانید رساند» (مخلص ۴۲۷) .

اینست نمونه عالی و بی نظیر تحمل، شکیبایی، شهامت و دید عرفانی یک مادر شجاع، بااراده و پرغرور افغان، که ماندنش را در تاریخ این سرزمین و سایرکشور های دیگر جهان، به ندرت می توان یافت .

بعد از حادثه فاجعه انگیز شهادت فرزندان بی بی شمسو، رهبری جنبش رهائی بخش مردم افغان به دست پسر کوچکش - جلال الدین رسید. او در حالی که بیش از پانزده یا شانزده سال عمر نداشت، رستم وار به نبرد دشمنان سفاک و ستمگر وطن شتافت؛ و در هر جبهه با رشادت و شهکاری زایدالوصف در برابر مظالم زمامداران مغولی و جیره خواران محلی شان، ایستادگی کرد. بی بی شمسو و سایر اعضای خانواده پیر روشن نیز درین رزم ها و حماسه های فراموش ناشدنی دوشادوش جلال الدین، قدم می گذاشتند .

جلال الدین زمانی در اثر فشار های حملات عساکر مغولی و مزدوران محلی شان مجبور شد تا اهل و عیالش را در باجور گذاشته؛ خود با جمعی از یاران از راه کابل و هندوکوه (هندوکش) وارد بلخ گردد؛ و با گرفتن کمک از عبدالله خان بن سکندر خان، فرمانروای بلخ و ماوراء النهر در آن زمان، دوباره به صفوف رزم آوران دلیر خود، تجدید نیرو دهد. بی بی شمسو همراه با عروس و برخی اعضای خانواده اش، اجباراً به خوست رفت؛ تا بدین وسیله اعضای خانواده خود را نزد قبیله «وزیر» مخفی نگهدارد. این واقعه به تاریخ یک هزار هجری قمری (۱۰۰۰ هـ ق) اتفاق افتاد . در بحبوحه همین رویدادهای جنگی و تهاجمی بود، که الهداد (بعداً ملقب به رشید خان، متوفای سال ۱۰۵۸ هـ ق در آورنگ آباد هندوستان) - فرزند برومند و دانشور جلال الدین از بطن بی بی بصری، دختر ملک قاسم بنگیش، چشم به جهان گشود (مخلص ۴۲۷) .

بی بی شمسو با توجه به خطرات ناشی از حملات مغولها در منطقه، قبیله وزیر را برای حضور اهل و عیال جلال الدین، جای مصون و مأمون تشخیص نکرد؛ ازین رو به رهنمائی دادک کندهاری، خوست را به عزم شمال (کویته

کنونی) - از توابع ولایت کندهار آن دور ترک نموده، در خانواده عثمان کاسی، جد پدری علی محمد مُخلص - نویسنده «حالنامه»، پناه جست. میرزا خان انصاری (اورمر) - شاعر عالی‌مقام عرفانی در پشتو - پسر نورالدین و برادر زاده جلال الدین، که در آن زمان کودکی بیش نبود، نیز درین سفر با آنان همراهی می کرد (مُخلص ۴۵۶).

تا زمانی که جلال الدین در بلخ بود، بی بی شمسو با سایر اعضای خانواده اش در «شال» به سر می برد. چنان که «حالنامه» می نویسد، درین آوان حتا فضای رُعب و هراس مغولها بر زندگی مردم سرزمین «شال» نیز سایه افکنده بود. اعضای خانواده عثمان کاسی نگرانی داشتند تا مبادا جاسوسان و غمازان محلی به حاکمان ستمگر مغولی «پنین» یا کندهار مخبری نموده؛ وبدین گونه زندگی مهمانان جلیل القدر شان را با خطرات جدی مواجه گرداند.

بعد از برگشت جلال الدین به تیراه، بی بی شمسو و سایر اعضای خانواده اش به او ملحق شدند؛ و مبارزات ضد استعماری افغانها در برابر حکمرانان مغولی دوباره با شدت هر چه بیشتر از سر گرفته شد. با پیوستن ابوبکر کندهاری - پدر علی محمد مُخلص و سایر مردم حماسه آفرین کندهار به صفوف جنبش روشانی در سال یک هزار و نه هجری قمری (۱۰۰۹ هـ ق)، مبارزات آزادیبخش ملی علیه سیطره جویان مغولی و حکمرانان جیره خوار محلی شان، رونق تازه ای یافت. همان گونه که نویسنده «حالنامه» می نگارد، جلال الدین از دیدن یاران تازه وارد کندهاری بسیار خوشحال شد. چون پیش بی بی شمسو رضی الله عنها رفت از روی خوشدلی گفت:

« ای والده جیو [عزیزم]!

سه صد سوار صاحب سلاح فرزندان شما آمدند؛ مبارک باشد.

بی بی جیو نیز فرمود: شمارا نیز مبارک باشد. » (مُخلص ۴۲۷)

دریغ! بعدازین رویداد تاریخی، از احوال زندگی بی بی شمسو، اطلاع روشن و مستند در دست نیست؛ لیکن از متن «حالنامه» به طور ضمنی استنباط می گردد، که این زن دلیر و روشن ضمیر هنگام شهادت چهارمین فرزندش - جلال الدین در سال یک هزار و دوازده هجری قمری (۱۰۱۲ هـ ق) در قید حیات نبوده است (و الله و اعلم بالصواب).

به هر حال، از برکت دروس آزادی خواهی، استقلال طلبی و عدالت گستری این زن عارف، فرهیخته و باشهامت افغان بود، که مبارزات خستگی ناپذیر خانواده پیر روشن علیه سلطه جویان مستبد مغولی و جیره خواران محلی شان تا دو نسل دیگری ادامه یافت؛ و شهکارهای ماندگاری در عرصه سیاسی، فرهنگی و عرفانی از خود به میراث گذاشتند.

ارواح پاک شان شاد و نامهای بلند شان جاویدباد.

مخلص، علی محمد. حالنامه پایزید روینان. نقل از سرمحقق دوست شینواری و معاون سر محقق نورالله اولسپال. کابل: پینتو تولنه، مرکز زبانها و ادبیات، اکادیمی علوم افغانستان، ۱۳۶۴. (چاپ گسترتری)